

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی شیوه تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر المیزان

دکتر علی غضنفری

چکیده

شبهه ای در عظمت تفسیر المیزان و برتری کیفی آن نسبت به بسیاری از تفاسیر موجود نیست، اما به هر حال جدا ساختن بخش روایات در این تفسیر، موجب شده است برخی این تفسیر بزرگ را در مقابل احادیث متواتری قرار دهند که بین قرآن و روایات هماهنگی قائلند و لذا به دیده ابهام به آن بنگرند. هدف این مقاله پاسخ به شبهه در انزوا قرار گرفتن اخبار و احادیث در تفسیر المیزان است. در این مقاله روش تفسیری علامه طباطبایی (قرآن به قرآن) مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

اصول مطالبی که این کوه مقاله به آنها پرداخته عبارت است از:

۱ تعریف مناهج مختلف تفسیری و بیان اینکه همه مناهج از نوع منهج عقلی محسوب می شوند.

۲ طرح مستندات تفسیر عقلی در بین آیات و احادیث.

۳ ویژگیهای تفسیر قرآن به قرآن و تبیین مبانی این تئوری.

۴ بیان پاسخ های مستدل و ارائه تئوری جدید (روش المیزان قرآن به قرآن صرف نیست).

۵ برهانی شدن تئوری جدید و در نهایت اخذ این نتیجه که المیزان تفسیر جامع است.

کلید واژه ها

مناهج تفسیری، مبانی تفسیری، تفسیر عقلی، تفسیر قرآن به قرآن، علامه طباطبایی، تفسیر المیزان.

در یک نگاه کلی، مناهج عمده تفسیری را می توان در عناوین ذیل بر شمرد:

مقدمه

۱ منهج نقلی، جمع آوری روایات منقوله ای که از معصومین(ع) و نیز اصحاب پیامبر(ص) در تفسیر آیات رسیده است، شکل خاصی از تفسیر را ارائه می دهد که تفسیر منقول نامیده می شود.

۲ منهج عقلی، مطابق این شیوه مفسر قرآن کریم در تفسیر آیات از عقل و خرد خود کمک می گیرد. چنین بحثی از تفسیر اگر با رعایت استانداردهای تفسیری باشد دارای ارج خواهد بود و الا تحمیل معانی بر الفاظ قرآن و تفسیر به رای محسوب می شود.

۳ منهج رمزی، تفسیر رمزی یا اشاری بیان حاق آیات است، مفسر واژه ها و کلمات را رموزی برای بیان حقیقی می داند و خود را کاشف آن حقیقت می شمارد.

۴ منهج لغوی، بررسی واژه ها به تنهایی و نقش آنها در جمله و نیز تبیین موارد بهره بری قرآن از صناعاتهای بلاغی و بدیعی نیز شیوه ای خاص در تفسیر قرآن محسوب می شود.

۵ تفسیر جامع، تفسیری که از نقل بهره ببرد، نقل را مورد تحلیل عقلانی قرار دهد و نظر خود را در محدوده میزان ظرفیت لفظ که از تفسیر ادبی آن بهره برده، اعمال کند، تفسیر جامع نامیده می شود.

منهج نقلی مقتضای عقل و خرد معصومین علیهم السلام است. آنان که مخاطبان اولیه قرآن بوده اند با بهره گیری از برجستگیهای عقلانی به تفسیر قرآن پرداخته اند و لذا تفسیر آنان غیر از تفسیر عقلی چیز دیگری نیست.

تفسیر رمزی خارج از معنای اصطلاحی تفسیر می باشد چه اینکه تفسیر به معنای ((كشف القناع عن لفظ المشكل)) است. ولی آنچه اهل رمز و اشاره به قرآن تحمیل می کنند هرگز از واژه ها بر نمی آید. این شکل از بیان را می توان تاویل و بطون آیات نامید که اگر با مبانی وحی مرتبط باشند دارای اعتبار خواهند بود الا تفسیر به رای محسوب می شود.

منهج ادبی و لغوی نیز بررسی واژه ها و تجزیه و ترکیب آنها و بیان نقش آنها در عبارات و نیز بیان نکات بلاغی آنها می باشد. این قسم از تفسیر در واقع مقدمه تفسیر قرآن می باشد نه خود تفسیر، بنابراین

ادبا تنها میزان ظرفیت وازه ها را مطرح می کنند تا هنگام تفسیر چیزی بیش از حد ظرف لفظ بر آن تحمیل نشود.

خس در واقع تفسیر قرآن منحصر است در منهج عقلی و تمام مناہج دیگر که نقش تفسیری و نه بررسی وازه ها و یا بطون آیات دارند، تفسیر عقلی محسوب می شوند.

میزان اعتبار عقل در تفسیر

قرآن کریم کتاب هدایت همه انسانها است.

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ہدی للناس و بینات من الہدی والفرقان، فمن شہد منکم الشہر فلیصمہ و من کان مریضا او علی سفر فعدہ من ایام اخر یریدانہ بکم الیسر و لا یرید بکم العسر ولتکملوا و لتکبروا اللہ علی ما ہداکم و لعلکم تشکرون. ۱

و عقل نیز در کنار نقل، حجت الہی شمرده می شود.

قال الکاظم علیہ السلام:

ان اللہ علی الناس حجبتین، حجه ظاہره و حجه باطنه فاما الظاہره فالرسل و الانبیاء والائمہ علیہم السلام و اما الباطنه فالعقول. ۲

قرآن نیز بارها به لزوم تدبیر و تعقل در قرآن فرمان داده است.

کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوالالباب. ۳

و از تقلید کورکورانه و بدور از تعقل نهی نموده است.

افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها. ۴

اساس دین اسلام هم بر پایه عقل استوار شده است و پذیرش تعبیدی اصول دین اسلام مقبول نیست. نتیجه این مقدمات این است که تدبیر و تعقل در قرآن و نگرش به آیات به شیوه تعقلی امری لازم بوده و فهم قرآن به آن بستگی کامل دارد. روایات تفسیری نیز جز تعقل و تدبیر معصومین در قرآن و فهم قطعی آنان، چیز دیگری نیست و لذا می توان گفت: این شیوه از عصر پیامبر(ص) معمول بوده است و پیامبر خود موظف به تدبیر در قرآن و بیان موارد اختلاف برای انسانها بودند. ۵

اصحاب نیز با توجه به اندوخته های خود از آیات دیگر و نیز روایات، به تدبر در قرآن می پرداختند و آنچه را که مطابق استانداردهای تفسیری بود بر می گزیدند. برجستگی از اصحاب چون ابن عباس و ابن مسعود و تابعانی چون مجاهد بن جبر و... همین رویه را داشته اند. هر چند آراء آنان بواسطه امکان خطا و اشتباه قابل استناد نیست.

ائمه طاهرین نیز در تبیین موضوعات مختلف بارها و بارها به قرآن استدلال کرده اند و نیز مراجعان را به قرآن ارجاع می دادند و قرآن را به عنوان ملاک تشخیص روایات صحیح از سقیم معرفی کرده اند. مواردی که جز با تدبر در آیات قرآن میسر نیست.

دانشمندان اسلامی نیز در طول تاریخ شرایط زمان خود را می سنجیدند و مطابق آیات قرآن، احکام ویژه ای صادر می کردند، گاه به صراحت به تفسیر عقلی آیه می پرداختند و گاه به آیات آن استناد می جستند.

تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن یعنی استفاده از آیات دیگر برای تبیین مراد آیه ای دیگر.

این روش در عصر پیامبر خدا(ص) نیز متداول بوده است. همان طوری که در مبحث تفسیر موضوعی خواهد آمد پیامبر گاهی سخنی را مطرح می نمودند و در پی آن چند آیه را به عنوان مسانید بیان خود مطرح می ساختند.

مبنای کسانی که به این شیوه تفسیری روی آورده اند این است که قرآن کلام وحی است و همانطوری که سخن هر حکیمی به اقتضای حکمتش از یک سیر طبیعی برخوردار است سخن خداوند که خالق حکیمان عالم است نیز از یک اسلوب واحد تبعیت می کند، بنابراین کلام او کلامی بر نسق واحد بوده و هیچ جای آن جای دیگری را نفی نمی کند. طبعاً در کلام منسجم باید به بخشهای دیگر این کلام رجوع کرد و از آنها استمداد جست علاوه اینکه قرآن خود بیان کننده همه چیز است و لذا چیزی نیست که بتواند بیانگر قرآن شود.

و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء^۶

قرآنی که نور مبین است برای ظهور نورانیتش به چیزی محتاج نیست.

و انزلنا الیکم نورا مبیناً^۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواز تمسک به قرآن برای تفسیر قرآن می فریاد:

انما نزل کتاب الله لیصدق بعضه بعضا^۸

حضرت امیر علیه السلام در جواز تمسک به قرآن برای تفسیر قرآن می فرماید:

ان الكتاب یصدق بعضه بعضا^۹

با توجه به این مقدمه مبانی اساسی تفسیر قرآن به قرآن را می توان در عناوین ذیل تلخیص نمود.

۱ آیات و اخبار وارده در لزوم تدبیر در قرآن.

۲ اخبار تفسیری که برای تفهیم آیه ای به آیه دیگر استدلال نموده اند.

۳ اخبار دال بر اینکه کتاب خدا مبهم نیست و قائل به ابهام آن کافر است.

۴ آیاتی که قرآن را نور مبین و بیان کننده همه چیز شمرده اند.

۵ وضع و جعل گسترده حدیث به واسطه غرور، تفاخر به علم تفاخر به صحابی بودن عناد با اسلام تضعیف اهل بیت علیهم السلام ترویج مذاهب خاص اعتقادی و عملی، ناسیونالیست نژادی و گاهی به بهانه تقویت دین.

۶ نامحدود بودن نیازهای انسان و درخواستهای او از قرآن و محدودیت اخبار.

۷ عدم حجیت خبر واحد در تفسیر و انحصار حجیت آن در احکام عملیه.

مفسران قرآن به قرآن را بیانگران خود می دانند زیرا قرآن نور مبین^{۱۰} و تبیان کل شیء^{۱۱} است و لازم نیست از چیز دیگری کسب نور کند و یا چیزی بخواهد آن را بیان نماید.

علامه طباطبایی می گوید: فالحق ان الطريق الی فهم قرآن الکریم غیر مسدود، و ان البیان الالهی والذکر الکریم بنفسه هو الطريق الی الهادی الی نفسه، ای انه لا یحتاج فی تبیین مقاصده الی طریق، فکیف یتصور ان یکون الکتاب الذی عرفه الله تعالی بانه هدی و انه نور و انه تبیان لكل شیء، مفتقرا الی هاد غیره و مستتیرا بنور غیره و مبینا بامر غیره^{۱۲}

حق این است که راه درک قرآن بسته نیست و نیز حقیقتا بیان خداوند خود به سوی خویش هدایتگر است. یعنی تبیین مقاصد قرآن به راهی دیگر محتاج نیست. چگونه متصور است که کتاب خداوند که خود هدایتگر بوده و نور است و نیز بیانگر همه چیز می باشد دست نیاز به هدایت گری غیر خود دراز کند و به وسیله نور دیگری روشن شود و با کمک چیز دیگری مفاهیم آن آشکار گردد؟

علامه طباطبایی نیز در بیان علت توجه خود به تفسیر قرآن به قرآن پس از بیان برخی روشهای تفسیری می گوید:

و انت بالتامل فی جمیع هذه المسالك المنقوله فی التفسیر تجد: ان الجمیع مشترکه فی نقص و بئس النقص و هو تحمیل ما انتجه الابحاث العلمیه او الفلسفیه من خارج علی مدالیل الآیات. فتبدل به

التفسیر تطبیقا و سمی به التطبيق تفسیرا و صارت بذلک حقائق من القرآن مجازات و تنزیل عده من الآیات التاویلات...

و لازم ذلک ان یكون القرآن الذی يعرف نفسه مهديا اليه بغيره و مستنیرا بغيره و مبینا بغيره. فما هذا الغیر؟ و ما شأنه؟ و بماذا یهدی اليه؟ و ما هو المرجع والملجاء اذا اختلف فیهِ و قد اختلف واشتد الخلاف ۱۳.

شما اگر در تمام روشها و مسلکهایی که در باره تفسیر قرآن برشمرديم دقت کنید مشاهده خواهید کرد که همه آنها در یک نقص شریکند و آن اینکه نتایج حاصل از بحثهای علمی و فلسفی را بر قرآن کریم تحمیل نموده اند بی آنکه آیات دلالتی بر این معانی داشته باشد. در نتیجه تطبیق خود را تفسیر نام نهادند و حقایق قرآن را به صورت مجازهایی در نظر گرفته و وجه تنزیل عده ای از آیات را تاویل نمودند.

لازمه این انحراف آن شد که قرآنی که خود را (هدی للعالمین) (نورا مبینا) و (تبیانا لکل شیء) معرفی نموده است هدایت گر نباشد مگر به یاری غیر خودش و به جای آنکه نور مبین باشد خود توسط نور دیگری بیان شود. حالا آن غیر چیست که ما را به سوی قرآن هدایت می کند و به قرآن نور و بیان می دهد؟ و اگر آن عملی که نوربخش و مبین قرآن و هدایت کننده انسان به سوی آن است خودش مورد اختلاف شد در آن هنگام مرجع رفع اختلاف چه چیز خواهد بود؟

ایشان نیز می فرماید=

و هذا هو الذى دعى الناس لان لا يقتصروا على الفهم العادى والمصداق المانوس به الذهن فى فهم معانى الآيات كما كان غرض الاجتناب عن الخطاء والحصول على النتائج المجهوله هو الذى دعى الانسان الى ان يتمسك بذيل البحث العلمى و اجاز ذلك للبحث يداخل فى فهم حقائق القرآن و تشخيص مقاصده العاليه و ذلك على احدالوجهين=

احدهما: ان نبحث بحثا عليما او فلسفيا او غير ذلك عن مسئله من المسائل التى تتعرض له الآيه حتى نقف على الحق فى المسئله ثم ناتيى بالآيه و نحملها عليه و هذه طريقه يرتضيها البحث النظرى غير ان القرآن لا يرتضيها كما عرفت و ثانيها= ان نفسر القرآن بالقرآن و نستوضع معنى الآيه من نظيرتها بالتدبر المندوب اليه فى نفس القرآن و نشخص المصدايق و نتعرفها بالخواص التى تعطىها الايات كما قال تعالى: (انا انزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء الايه).

و حاشا ان يكون القرآن تبيانا لكل شىء و لا يكون تبيانا لنفسه، و قال تعالى= (هدى للناس و بينات من الهدى والفرقان الايه). و قال تعالى (انا انزلنا اليكم نورا مبينا الايه). و كيف يكون القرآن هدى و بينه و فرقانا و نورا مبينا للناس فى جميع ما يحتاجون و لا يكفيهم فى احتياجهم اليه و هو اشدا لاحتياج!

و قال تعالى (والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا الايه). و اى جهاد اعظم من بذل الجهد فى فهم كتابه! و اى سبيل اهدى اليه من القرآن؟ ١٤

و همين جهت باعث شده كه ديگر مردم در درك معانى آيات، به فهم عادى و مصداقهاى مانوس در ذهن اكتفا نکنند، و همچنان كه دور بودن از خطا و به دست آوردن مجهولات، انسان را وادار کرده تا دست به دامن بحث هاى علمى شود و تجويز كند كه بحث را در فهم حقايق قرآن و تشخيص مقاصد عاليه آن دخالت دهد. و اين به دو شكل صورت مى پذيرد، يكى اينكه ما در مسئله اى كه قرآن متعرض آن است، بحثى علمى و يا فلسفى را آغاز كنيم، و همچنان دنبال كنيم تا حق مطلب برايمان روشن و ثابت شود، آن وقت بگويم آيه هم همين را مى گويد، اين روش هر چند كه مورد پسند بحث هاى علمى و نظرى است، و ليكن قرآن آن را نمى پسندد.

دوم اينكه براى فهم آن مسئله، و تشخيص مقصود آن آيه، از نظائر آن آيه كمك گرفته شود و به اين سبب منظور از آيه مورد نظر را به دست آوريم، و اين روشى است كه مى توان آن را تفسير خواند، خود قرآن آن را مى پسندد، چون قرآن خود را تبيان كل شىء مى داند، آن وقت چگونه ممكن است كه بيان خودش نباشد، قرآن خود را هدايت مردم و بيناتى از هدى، و جدا سلزنده حق از باطل معرفى نموده

و می فرماید: (هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان)، آن وقت چطور ممکن است هدایت، و بینه، و فرقان و نور مردم در تمامی حوائج زندگیشان باشد، ولی در ضروری ترین حاجتشان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد و نه تبیان و نه فرقان و نه نور؟

قرآن به تمامی افرادی که در راه خدا مجاهدت می کنند مزده داده، که ایشان را به راه های خود هدایت می کند، و فرموده: (والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا) ، آن وقت در مهمترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند؟ (و به فرضیات علمی احاله کند)، و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سبیلی بهتر از سبیل قرآن که بشر را به سوی او هدایت می کند؟ علامه در کتاب (قرآن در اسلام) ، سه راه تفسیر قرآن مطرح کرده اند و راه سوم که منهج خود اوست ترجیح داده اند.

در تفسیر آیات قرآنی یکی از سه راه را در پیش داریم =

۱ تفسیر آیه به تنهایی با مقدمات علمی و غیر علمی که در نزد خود داریم.

۲ تفسیر آیه به کمک روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده.

۳ تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنتاج معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان.

طریق سوم همان روشی است که در فصل گذشته استنتاج کردیم. و آن روشی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تعلیمات خود به آن اشاره فرمودند چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (و انما نزل لیصدق بعضه بعضا) و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: (ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض). ۱۵

و از بیان گذشته روشن است که این طریقه غیر از طریقه ای است که در حدیث نبوی معروف (من فسر القرآن برایه فلیتبوا مقعده من النار).

هر که قرآن به رای و نظر خود تفسیر کند جای خود را در آتش درست کند.

از آن نهی شده است زیرا در این روش قرآن با قرآن تفسیر می شود نه با رای تفسیر کننده.

طریق اول، قابل اعتماد نیست و در حقیقت از قبیل تفسیر به رای می باشد مگر در جایی که با طریق سوم توافق کند.

طریق دوم، روشی است که علمای تفسیر در صدر اسلام داشتند و قرن‌ها رایج و مورد عمل بود (چنانچه در فصل‌های گذشته مذکور شد) و تا کنون نیز در میان اخباریین اهل سنت و شیعه معمول به می باشد.

طریقه ای است محدود در برابر نیازهای نامحدود، زیرا ما در ذیل شش هزار و چند صد آیه قرآنی صدها و هزارها سئوالات علمی و غیر علمی داریم پاسخ این سئوالات و حل این معضلات و مشکلات را ار کجا باید دریافت نمود؟

آیا به روایات باید مراجعه نمود؟ در صورتی که آنچه نام روایت نبوی می شود بر آن گذاشت از طریق اهل سنت و جماعت به دویست و پنجاه حدیث نمی رسد گذشته از اینکه بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می باشند و اگر روایات اهل بیت را که از طریق شیعه رسیده در نظر آوریم درست است به هزارها حدیث می رسد و در میان آنها مقدار معتابیهی احادیث قابل اعتمادیافت می شود ولی در هر حال در برابر سئوالات نامحدود کفایت نمی کند، گذشته از اینکه بسیاری از آیات قرآنی هست که در ذیل آن از طریق عامه و خاصه حدیث وارد نشده است. در این مشکلات یا به آیات مشابه باید برگشت که این طریقه کارساز نیست یا اصلا از بحث خودداری کرد و نیاز علمی را نادیده انگاشت. در این صورت آیه (و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) سوره نحل آیه ۸۹ با دلالت روشن تر از آفتاب خود چه معنی خواهد داشت؟ و جمله (افلا یتدبرون القرآن) سوره نساء آیه ۸۲ و سوره محمد آیه ۲۴ و آیه (کتاب انزلنا الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکروا لوالالباب) سوره ص آیه ۲۹ کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم برای اینکه آیاتش را تدبر کنند و ارباب عقول متذکر شوند و آیه (اقلم یدبروا القول ام جائهم مالم یات آبائهم الاولین) سوره مومنون آیه ۶۸ آیا این سخن را تدبر نکرده اند یا به سوی ایشان چیزی (تازه) آمده که به سوی پدران گذشته شان نیامده بود چه مفهومی خواهد داشت؟ و احادیث مسلمه ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام رسیده و به مردم توصیه و تاکید نموده که در مشکلات و فتن به قرآن مجید مراجعه نمایید چه اثری خواهد بخشید؟

اساساً بنابر این طریق، مسئله تدبر در قرآن که به مقتضای آیات کثیره یک وظیفه عمومی است مورد نخواهد داشت. و همچنین از طرق عامه در حدیث پیامبر اکرم(ص) و از طرق خاصه در اخبار متواتره از پیامبر اکرم(ص) و ائمه علیهم السلام عرض اخبار به کتاب الله و وظیفه قرار داده شده، به موجب این

اخبار، حدیث باید به کتاب خدا عرضه شود اگر موافق کتاب باشد به آن عمل شود و اگر مخالف باشد طرح گردد.

بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن - که تفسیر آیه است - دارای اعتبار باشد و اگر بنا شود که محصل مدلول آیه - تفسیر - را خبر تشخیص دهد عرض اخبار به کتاب معنای محصلی نخواهد داشت.

این اخبار بهترین گواه است بر اینکه آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلام دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روایت و مستقلا حجت است. ۱۶

و باز هم در بیان علت توجه به تفسیر قرآن به قرآن می فرماید:

((از جانبی قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی و همه را مورد خطاب قرار داده، به مقاصد خود ارشاد و هدایت می کند و نیز با همه به مقام تحدی و احتجاج برمی آید و خود را نور و روشن کننده و بیان کننده هر چیز معرفی می کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران باشد)).

۱۷

و نیز در مقام احتجاج به اینکه کلام بشر نیست می گوید:

قرآن کلام یکنواختی است که هیچ گونه اختلافی در آن نیست و هر گونه اختلافی که در آن به نظر می رسد، به واسطه تدبیر در خود قرآن حل می شود و اگر کلام خدا نبود این طور نبود و اگر اینچنین کلامی در روشن شدن خود حاجت به چیز دیگر داشت، این حجت تمام نبود زیرا اگر مخالفی مورد اختلاف پیدا کند که از راه دلالت لفظی خود قرآن حل نشود از هر راه دیگری غیر لفظ حل شود مانند اینکه ارجاع به پیامبر اکرم (ص) شود و وی بدون شاهی از لفظ قرآن بفرماید مراد آیه چنین و چنان است، البته مخالفی که معتقد به عصمت و صدق آن حضرت نیست اقناع نخواهد شد و به عبارت دیگر، بیان و رفع اختلاف پیامبر اکرم (ص) مثلا بدون شاهد لفظی از قرآن، تنها به درد کسی می خورد که به نبوت و عصمت آن حضرت ایمان داشته باشد و روی سخن و طرف احتجاج در آیه:

افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا با مخالفین دعوت و کسانی است که ایمان به نبوت و عصمت آن حضرت ندارند و قول خود آن حضرت بی شاهد قرآنی مسلم نمی باشد. و از طرف دیگر خود قرآن به بیان و تفسیر پیامبر اکرم (ص) و پیامبر (ص) به بیان و تفسیر اهل بیت خود

حجیت می دهد. نتیجه این دو مقدمه این است که در قرآن مجید برخی از آیات با برخی دیگر تفسیر شود و موقعیت پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت او در برابر قرآن، موقعیت معلمین معصومی باشد که در بیان خود هرگز خطا نکنند و قهرا تفسیری که آنان کنند با تفسیری که واقعا از انضمام آیات به همدیگر به دست می آید مخالف نخواهد بود. ۱۸

ناگفته نماند که ایشان در مبحث رد اخباری که به بیان ترتیب نزول سوره ها پرداخته اند به طور کلی جایگاهی برای اخبار و احادیث در غیر احکام شرعیه نمی پذیرد و می فرماید: گذشته از اینها این روایات با فرض صحت، خبر واحد هستند و چنانچه در علم اصول به ثبوت رسیده چنین چیزی در غیر احکام شرعیه خالی از اعتبار می باشد. ۱۹

نیز می فرماید:

به دلالت خود قرآن مجید، بیان پیامبر اکرم(ص)، و اهل بیت گرامیش، در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد. این حجیت در مورد قول شفاهی و صریح پیامبر اکرم(ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام و همچنین در اخبار قطعیه الصدور که بیان ایشان را حکایت می کند روشن است. ولی خبر غیر قطعی که در اصطلاح خبر واحد نامیده می شود حجیت آن در میان مسلمین مورد اختلاف است و منوط به نظر کسی است که به تفسیر می پردازد، در میان اهل سنت نوعا به خبر واحد که در اصطلاح ((صحیح)) نامیده می شود مطلقا عمل می کنند و در بین شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریبا مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آنها اعتباری ندارد برای تحقیق مسئله به علم اصول باید مراجعه کرد.

آنچه که مرحوم طباطبایی در بیان منهج خود و اثبات آن بیان فرموده بودند به تفصیل ذکر شد و البته هدف از تطویل کلام در این باره غیر از بیان برخی نکات که در گوشه و کنار ادله ایشان یافت می شود و بررسی آنها، پی ریزی مدعی ما در خصوص روش تفسیری او خواهد بود.

اینک نکاتی که در مبنای ایشان و اساسا مبنای تفسیر قرآن به قرآن قابل تامل است برشمرده و سپس به بیان مدعی خویش می پردازیم.

نظر علامه

دیدگاه علامه را با توجه به آنچه گذشت می توان در پنج مورد ذیل خلاصه نمود:

۱ قرآن که نور مبین است و هادی غیر می باشد، چگونه ممکن است برای روشن شدن خود به غیر محتاج و به هدایت کس یا چیز دیگری محتاج باشد.

۲ نیاز ما به قرآن نامحدود است و تفسیر آیه به مونه روایات، محدود می باشد به طوری که روایات تنها برخی از خواسته‌های ما را از قرآن محقق می سازند.

۳ اگر آیات محتاج کس دیگر چون پیامبر خدا(ص) باشد و او بدون شاهد قرآنی چیزی را بگوید این امر برای آن کس که حضرت را و یا عصمت او را قبول ندارد کافی نیست.

۴ اخبار احاد در تفسیر قرآن نمی توانند نقشی داشته باشند چون ظنی السند هستند.

۵ وضع و جعل حدیث بسیار گسترده بوده و لذا نمی توان به احادیث اطمینان حاصل کرد.

در پاسخ نکته اول باید گفت:

پیامبر خدا(ص) در قرآن به عنوان مفسر قرآن معرفی شده است و تفسیرش حجت شمرده شده است.

و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمه لقوم یؤمنون. ۲۰

ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر اینکه مورد اختلاف را برای آنها بیان کنی و مایه هدایت و رحمت مومنان باشد.

و نیز ائمه معصومین(ع) به امر پیامبر خدا(ص) مفسرین قرآن محسوب می شوند. آنان خاندان وحی هستند و نزدیکترین خلائق به قرآن می باشند. آنان ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... را می دانند، چیزی که گاهی هرگز از کنار هم گذاشتن آیات به دست نمی آید.

حضرت امیر(ع) می فرماید:

سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا و قد عرفت بلیله نزلت ام نهارا و فی سهل ام جبل. ۲۱

از من در باره کتاب خدا جويا شويد که آیه ای نیست مگر اینکه می دانم شب نازل شده یا روز، در صحرا نازل شده یا کوهستان و...

امام باقر(ع) نیز می فرماید: انما یعرف القرآن من خوطب به؟ ۲۲

علاوه اینکه روایت ثقلین که به طریق تواتر رسیده است، گویای همراهی همیشگی قرآن و سنت است.

انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی ایدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. ۲۳

این روایت از سی و پنج نفر از صحابه پیامبر(ص) نقل شده است. ۲۴

در این روایت به وجوب تبعیت از نقل معصومین در کنار وجوب تبعیت از قرآن پرداخته شده است بدیهی است تبعیت از اخبار تفسیری ائمه(ع) نیز بخشی از تبعیت تامه از آنان است و اساسا آیا قابل پذیرش است روایات کسانی که نزدیکترین افراد به وحی بوده اند نادیده گرفت.

حضرت امیر(ع) می فرماید: من هر روز یک نوبت، و هر شب یک نوبت، نزد پیامبر می رفتم، ایشان با من خلوت می کرد و اصحاب پیامبر می دانند هر کجا او بود من هم با او بودم، که حضرتش با هیچ کس جز من، چنین رفتار نمی کرد. بسیاری از مواقع، در خانه خودم بودم که پیامبر(ص) نزد من می آمد و البته اکثر این مجالستها در خانه من انجام می شد. در برخی مجالس، هنگامی که من بر آن حضرت وارد می شدم، زنان خود را بیرون می کرد و با من تنهایی به بحث می نشست، و هنگامی که به منزل من می آمد تا به تنهایی با من سخن گوید، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را بیرون نمی کرد.

هنگامی که از ایشان سوال می کردم جواب میداد و چون پرسش تمام می شد وساکت می شدم ایشان شروع به سخن گفتن می نمود هیچ آیه ای از قرآن خدا بر رسول خدا نازل نشد جز اینکه آن را برای من قرائت می نمود و من ته خط خودم نوشتم و ایشان تاویل و تفسیر ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و خاص و عام آن آیات را به من می آموخت و از خدا در خواست کرد که فهم و حفظ آن را ته من عطا نماید.

لذا از آن زمان که این دعا را ترای من کرد هیچ آیه ای از قرآن و هیچ عملی را که بر من املا فرمود و من نوشتم فراموش نکردم آنچه را که خداوند به ایشان آموخت حلال و حرامش و امر و نهی اش در گذشته و آینده کتابها و صحف نازل شده بر پیامبر پیشین طاعت و معصیتش همه و همه را به من آموختند من نیز همه را حفظ کردم ب یآنکه یک حرف آن را فراموش کنم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست تا دلم را از علم و فهم و حکم و نور پر کند سپس من عرض کردم ای پیامبر خدا پدر و مادرم به فدای شما باد از زمانی که آن دعا را برای من نمودید چیزی را فراموش نکردم و

آنچه را که نوشتیم نیز از یادم نرفت. آیا بیم آن دارید که بعد از این فراموشی بر من غلبه کند؟ حضرتش فرمودند نه هرگز نه بیم فراموشی تو را دارم نه بیم جهل و نادانی تو را. ۲۵

در ارتباط با نکته ی دوم باید گفت: ایشان مراجعه به روایت را بهد خاطر محدودیت آنها ناکارآمد و ناکافی می شمارد و سکوت و خود داری از بحث را مخالف صریح بعضی آیات و روایات که دستور به تعقل می دهند می داند.

استدلال ایشان ناکافی است چرا که مخدود بودن روایات برخلاف اینکه موجب طرد آنها شود باید موجب استفاده ی بیشتر از آنها گردد. بدیهی است علمی را به جهت کمیت محدود آن طرد کرد مخصوصا اگر دارای کیفیتی والا باشد که بتوان در سایر مجهولات که از آن بحث نشده مورد استفاده قرار گیرد.

در پاسخ نکته سوم می توان گفت که:

هرچند قرآن اعجاز پیامبر خدا می باشد و نبوت حضرت به وسیله ی این اعجاز به اپیات می رسد ولی این به منزله لزوم وضوح تقی=سیر همه آیات قرآن نیست همین که احدی توان آوردن مثل قرآن یا سوره ای از آن را ندارد می توان اعجاز آن را ثابت کرد. به عبارت دیگر: سخن در تفسیر آیات قرآن سخن در بیان اعجاز آن نیست تا پذیرش اعجاز قرآن از سوی خود قرآن مؤثر باشد و احیانا موجب ایمان مخالف شود بلکه تبیین آیاتی است که مدلولهای لفظی آن ظاهر نمی باشد. با این وصف آشکار شدن این مدالیل لفظی از طریق خود آیات برای کسی که پیامبر را نپذیرفته و اعتقاد به صدق گفتار او ندارد چه فایده ای بر آن مترتب است؟

ونکته چهارم

استدلال علامه در نفی حجیت خبر واحد در تفسیر قطعی به نظر نمی رسد چرا که اولاً معیار حجیت خبر واحد دفع قول به غیر علم است و این معیار همان طوری که در فقه وجود دارد در تفسیر هم وجود دارد البته اینکه در مسائل عملیه توجه به خبر واحد الزامی به نظر می رسد بر خلاف غیر مسائل عملیه کمیت و کیفیت لزوم توجه را تعیین کند نه نفی اساس آن چه اینکه در مباحث اصول فقه ضرورت بحث حجیت خبر واحد در فقه اثبات می گردد و این موجب نفی اثبات آن در غیر فقه نمی شود به هر حال اینم مبحث باید در جای خود مورد کنکاش قرار گیرد.

نکته پنجم

علامه و دیگر مفسرینی که به شیوه ی قرآن به قرآن کار تفسیری خود را پیگیری کرده اند جعل حدیث را به عنوان سبب عمده در کنار گذاری اخبار مطرح نموده اند.

علامه می گوید:

بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن که تفسیر آیه است دارای اعتبار باشد و اگر بنا باشد خبر محصل مدلول آیه را تشخیص دهد عرض خبر به کتاب معنی محصل نخواهد داشت. ۲۶

بلی الحق و الانصاف واضعان و جاعلان حدیث چنان احادیث جعلی در بین احادیث صحیح وارد کرده اند که شناسایی آنها امری مشکل و بلکه محال است. ابن ابی العوجا هنگامی قصد اعدام او را داشتند گفت از مرگ باکی ندارم در حالی که چهار هزار حدیث را که حلال را حرام و حرام را حلال کرده است وارد دین شما کرده ام. ۲۷

انگیزه های مختلف و گوناگونی چون عجب و غرور برخی و تفاخر به علم و دانش یا افتخار به صحابی جلوه دادن خود عناد عده ای دیگر با اسلام و سعی در انهدام دین از راه ورود اخبار ناصحیح تضعیف موقعیت اهل بیت پیامبر علیهم السلام ترویج مذاهب عملی و یا اعتقادی ناسیونالیستی عربی و گاه نیت تقویت اسلام و مثلا افزایش رغبت مردم به اسلام و آداب اسلامی از جمله انگیزه های فاسد جعل اخبار و انتساب آنها به معصومین علیهم السلام بود که همگی باعث افزایش غیر قابل احصاء احادیث مجعول گشت.

صاحب تفسیر الهدایه و العرفان که منهج تفسیر قرآن به قرآن را پیموده است در مقدمه تفسیرش می گوید:

«کار دستبرد و پیرایه بندی در کتب تفسیری به آنجا کشید که هیچ اصلی از اصول قرآن نمانده است مگر اینکه در کنارش روایت ساخته شده ای به منظور از بین بردن قرآن و تبدیل و تحریف آن مشاهده می شود. ومحدثان بی آنکه به حقیقت امر واقف باشند همه این مطالب ساختگی را در کتب خود آورده اند

....

همین دستبرد و پیرایه ها من را بر آن داشت که این تفسیر را به رشته ی تحریر در آوردم و روش خود را در تفسیر قرآن بر اساس کشف معنای آیه از راه تدبر در آیات و سوره های متشابه و متحد الموضوع

قرار دهم تا با بررسی کامل آیات متشابه تمام موضوعات قرآن معلوم گردد و بنابراین قرآن چنانچه خداوند خبر داده است خود مفسر خویش باشد و نیازی به هیچ امر خارجی جز واقعیتی که قرآن بر آن منطبق است و سنن آفرینش و نظام جهان آن را تایید می کند در میان نباشد. «۲۸»

آری هرچند منکر جعل احادیث نیستیم اما آیا کثرت جعل می تواند مانع بهره گیری از روایات شود. اساسا احادیث مجعول هر چند در تفسیر قرآن به واسطه ورود اسرائیلیات بی سند بسیار می باشند اما چنین نیست که سایر علوم اسلامی از این گزند مصون مانده باشند.

بنا بر این همان طوری که در مباحث فقهی روایات عملیه مورد کنکاش سندی و دلالی قرار می گیرند مفسر نیز باید این روایات را مورد بررسی قرار دهد اخباری که دارای اسناد ضعیف هستند و یا دلالت آنها محرف شده است و یا اساسا دلالتی ندارند قابل استناد نیستند.

به هر حال به بهانه امکان احادیث مجعول نمی توان همه احادیث را به زاویه ای انداخت و آنها را معطل نمود.

البته تمام آنچه که بیان شد تنها در ارتباط با تفسیر قرآن به قرآن است و اگر از بیان علامه نکاتی بر گزیده شده است نه به جهت نفی روش تفسیری او و بلکه به خاطر آن است که او خود تفسیرش را بر این منهج می داند. اما به عقیده ما تفسیر قرآن به قرآن لوازمی دارد که علامه آنها را نمی پذیرد چرا که اگر روش تفسیری قرآن به قرآن قسیم سایر روشها چون منهج نقلی باشد مفسر تنها با ذوق و سلیقه خود بر آیات متمائل را یافته و از مجموعه ی آنها چیزی که ذوقش آن را بیسندد ته عنوان تفسیر قرآن مطرح کند کاری که متاسفانه در تفسیر «الهدایه والعرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» کاملا مشهود است.

ایشان در تفسیر آیه:

... فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم. ۲۹

می گوید:

«از این آیه استفاده می شود که آنچه درباره اوامر رسول اکرم ممنوع می باشد مخالفت و اعراض از اوامر آن حضرت است اما اگر مخالفت با امر او بنابر مصلحت و مقتضای رای باشد محذوری نخواهد داشت بلکه این خود بر وفق طریق و فلسفه مشاوره است.»

و نیز در تفسیر آیه:

و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزا ۱۱ بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم. ۳۰

می گوید:

بدان لفظ سارق و سارقه معنای اعتیاد به دزدی را در بر دارد و مراد از آن کسانی هستند که سرقت از اوصاف و عادات غیر قابل انفکاک از شخصیت آنها گشته است و اینجا معلوم می گردد کسی که برای یک بار یا دو بار مرتکب سرقت گردد در صورتی که اعتیاد به دزدی نداشته باشد دست او بریده نمی شود زیرا قطع دست وی مایه ناتوانی اوست و این در صورتی صحیح است که از وی یاس حاصل شود. ۳۱

این شکل از تفسیر که حاکی از روح غرور آمیز مفسر در توجه به آراء و سلايق شخصی خود و طرد سنت به بهانه استغناء قرآن از غیر می باشد تفسیرس از نوع تفسیر به رای باطل و مذموم شمرده می شود.

بلی هر چند همه روایات تفسیری را به جهت ضعف سند و یا دلالت و یا تحریف دلالتی آنها نمی توان پذیرفت اما این خاص تفسیر نیست در فقه که زبان بیان مسائل عملیه انسانها است نیز روایات بسیاری جعل شده اند آنچه وظیفه فقیه است جرح و تعدیل راویان روایتها و تایید و رد دلالت آنها مطابق علوم و معارف خاص در این زمینه ها است مفسر نیز نباید به خاطر وجود روایات وضعی در تفسیر آیات همه آنها را وداع گوید.

البته آنچه که تفسیر مذکور در پی آن بوده است چیزی است و رای اینها زیرا شیوه ی منطقی تفسیر قرآن به قرآن این است که هرگز نباید از مدالیل الفاظ خارج شود و معانی دل بخواه را بر کلمات تحمیل کند که طاقت حمل آن را ندارد ولی آنچه که ایشان در تفسیر خود آورده است، صرفا بیان آراء و اندیشه های خویش و تحمیل آنها بر آیات قرآن و نیز تصور مجاز از حقایق بدون توجه به مدلول الفاظ آنها می باشد.

اما در تفسیرالمیزان هرگز این شیوه تفسیری اعمال نشده است بلکه آنچه کهد حقیر از تفسیر می بیند تفسیر قرآن تنها به وسیله قرآن نیست.

علامه طباطبائی شخصیتی علمی و حوزوی است. او تفسیر خویش را در سال ۱۳۹۲ قمری و در سن هفتاد سالگی به پایان رسانیده است ولی قبل از این، مدتها در حوزه علمیه مشغول تدریس و تدریس بوده است. و از اندوخته های مختلف دینی از قبیل سنت غنی شده است و با توجه به همان اندوخته ها به کار تفسیر قرآن پرداخته و لذا هر چند از خود تفسیر خویش را قرآن به قرآن بنامد اما تفسیر او بی تردید الهام گرفته از روح روایات است.

ایشان در بیان عوامل هدایت انسان ، عقل را ناکافی می شمارد و در بیان نتیجه عدم کفایت عقل در هدایت انسان به سوی قانون می فرماید:

«پس عقل به سوی قانون اجتماعی که منافع جامعه را تامین و تضمین کند و در ضمن آن منافع فرد را به طور عادلانه حفظ نماید هدایت نمی تواند نماید زیرا تنها در صورتی به رعایت قانون در اجتماع تعادلی حکم می کند که مزاحمی وجود داشته باشد و اما در جائی که در برابر خود مزاحمی مانع از آزادی مطلق نبیند، هرگز حکمی ندارد یا حکم بر خلاف می کند.» ۳۲

نیز گفته اند:

«پس عقل چون در همه موارد به پیروی قانون حکم نمی کند نمی تواند وسیله کافی برای هدایت مداوم انسان باشد ولی طریق وحی بی استثناء و به طور و دوام، حکم به پیروی قانون می کند و حکم را به دست خدا می سپارد که با قدرت و علم نامتناهی خود در هر حال مراقب انسان است و بدون تبعیض داشتن کار نیک را پاداش نیک و کار بد را کیفر بد خواهد داد.» ۳۳

همچنین ایشان در برتری تفسیر قرآن به قرآن نسبت به سبکهای دیگر تفسیری بعد از بیان نقاط ضعف آن سبکها، ذوق روایی را در تفسیر قرآن لازم شمرده و می گویند:

«تنها روش مورد قبول در تفسیر قرآن، استمداد از قرآن جهت فهم معانی آیات آن و تفسیر آیه به آیه می باشد این روش در صورتی مورد قبول خواهد بود که بر اساس تفحص و جستجوی کافی در روایات نقل شده از نبی اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام به عمل آمده پس از تحصیل ذوق و معلومات برگرفته از آنها به تفسیر کلام اشتغال ورزید.» ۳۴

و همچنین در این باره گفته اند :

«پس آنچه از بحثهای گذشته روشن شد این است که وظیفه مفسر این است که وظیفه مفسر این است که به احادیث پیامبر و ائمه اهل البیت علیهم السلام که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده به روش ایشان آشنا شود. پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.» ۳۵

آقای جوادی آملی در مقدمه جلد اول در بیان ویژگیهای تفسیری علامه المیزان می گوید:

«مرحوم علامه قدس سره سیری طولانی و عمیق در سنت مسلمة معصومین علیهم السلام داشتند و لذا هر آیه که طرح می شد طوری آن را تفسیر می کردند که اگر در بین سنت معصومین علیهم السلام دلیل یا تاییدی وجود داشت از آن به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری می شد و اگر دلیل یا تایید وجود نداشت به سبکی آیه مل بحث را تفسیر می نمودند که مناقض با سنت قطعی آن ذوات مقدسه نباشد زیرا تباین قرآن و سنت همان افتراق بین این دو حبل ممتد الهی است که هرگز جدایی پذیر نیستند.» ۳۶

ایشان نیز آورده اند:

« علامه (قدس سره) در علوم نقلی مانند فقه و اصول و... صاحب نظر بوده اند و از مبانی مسلمة آنها اطلاع کافی داشتند و لذا اگر ادلع یا شواهدی از آنها راجع به آیه مورد بحث وجود نمی داشت هرگز آیه را بر وجهی حمل نمی نمودند که مبانی حتمی آن رشته از علوم نقلی یاد شده مناقض باشد بلکه بر وجهی حمل می کردند که تباینی با آنها نداشته باشد زیرا آن مطالب گرچه فرعی به شمار می آیند ولی به استناد اصول یقینی قرآن و سنت قطعی تنظیم می شوند و اگر تناقض بین محتوای آیه و مبانی حتمی آن علوم رخ دهد بازگشت آن به تباین قرآن با قرآن یا سنت با سنت و یا قرآن با سنت است که هیچ کدام از اینها قابل پذیرش نیست بنابراین در استظهار یک معنی از معانی متعدد از آیه یا توجیه آیه با یکی از آنها سعی بر آن بود که موافق با سایر مطالب بوده و مخالف با مبانی مسلمة علوم دیگر نباشد.» ۳۷

آقای آملی همچنین در بیان ویژگیهای اخلاقی علامه می فرماید:

« ایشان در تدریس فن شریف حدیث حتما نام راویان را هر چند ضعیف بودند ذکر می کردند و در هنگام قرائت متن حدیث ، سند را نیز می خواندند که نام بزرگان و محدثان احیا شود.....»

دوره کلاسیک حضرت استاد قدس سره از منطق شروع می شد سپس به فلسفه و عرفان می رسید و سر انجام به قرآن و حدیث که میراث رسول اکرم(ص) است ختم می شد.» ۳۸

پس آنچه مادر روش علامه می بینیم صرفاً تفسیر قرآن به قرآن نیست بلکه علامه همانطور که خود گفته است با کسب معلوماتی غنی از اخبار و احادیث و متون دیگر اسلامی به تفسیر آیات قرآن پرداخته است ، و بی تردید آن اندوخته ها در تفسیر او نقش داشته است لذا هر چند او به صراحت در تفسیر آیات استناد به قول معصوم (ع) نمی نماید ولی آن اخبار بی تردید در تفسیر او مؤثر بوده است و تفسیر او الهام گرفته از همان اندوخته های اوست.

چه اینکه ایشان در دو مورد ذیل عترت را لازمه تفسیر قرآن می دانند:

۱-تفسیر آیات الاحکام و نیز قصص و خصوصیات معاد.

۲- ایجاد صلاحیت در شیوه به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن. ۳۹

اما آیا این مقدار اعتراف علامه به لزوم سنت ، در تفسیر قرآن کافی است؟

البته هر دو استثنای علامه که دیدگاه او در مورد سنت آشکار می سازد قابل بحث است.

در مورد دیدگاه اول او باید گفت:

چه فرقی است بین آیات الاحکام و قصص و مباحث معاد و سایر معارف قرآن کریم.

آنچه باعث شده است که مابین آیات الاحکام و سایر آیات فرق قائل شویم، گسترش فروع و مسائل فقهی است، فروعاتی که هرگز از قرآن به دست نمی آید.

مباحث فقهی از آنجا که حیث عملی دارد مورد اقبال بسیار مسلمین بوده اند، مؤمنان از همان آغاز برای فراگیری مسائل عملیه خود مجبور بودند معرفت خویش را با بهره گیری از صاحبان دانش نسبت به معارف فقهی بیشتر کنند و لذا روایات بسیاری در این باره به عنوان تفسیر آیات شریفه وارد شده و نقل شده است.

اما آیا ایسن به معنای ضرورت توجه به روایات منحصر در مثل آیات الاحکام و مثل آن است؟ هرگز.

بی تردید اگر این مقدار که در مسائل عملیه قرآن کنکاش می شود در سایر مسائل آن کنکاش شود، شاهد طلوع واقعیت‌های بسیار ژرف تر از آنچه که اکنون وجود دارد، از حقیقت قرآن خواهیم بود.

به هر حال گستره ابواب فقهی که علامه را مجبور به اعتراف به ضرورت توجه به روایات تفسیر آیات الاحکام نموده است هرگز موجب اختصاص این ضرورت به آیات الاحکام نمی‌گردد.

در مورد استثناء دوم ایشان نیز باید گفت که این استثناء اعتراف وسیع‌تر او را به لزوم توجه به سنت در تفسیر قرآن به قرآن می‌رساند، این استثناء مدعای ما را اثبات می‌کند و آن اینکه تفسیر المیزان الهام گرفته از اخبار است.

آنچه از قرائت توأم با تأمل تفسیر المیزان به دست می‌آید این است که علامه هر چند به صراحت در پی آیات، روایات را مطرح نکرده است اما شَم الحَدیثی که ایشان داشته‌اند، روح روایات را در تفسیرشان وارد نموده است و این جای تردید نیست.

البته نمی‌خواهیم بگوئیم که همه اخبار و احادیث در تفسیر ایشان دخیل بوده است چرا که بسیاری از روایات تفسیری، بیان مصادیق است نه تفسیر آیه و دخالت آنها در تفسیر آیه و توضیح آن صحیح نیست.

پا نوشت ها

۱-سوره بقره، آیه ۱۸۵

۲-اصول کافی،مکتبه الصدوق طهران،۱۳۸۱،ج۱،ص۱۶،ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی،متوفی ۳۲۹ق.

۳-سوره ص، آیه ۲۹

۴-سوره محمد، آیه ۲۴

۵-ر.ک:سوره نحل، آیه ۶۴

۶-سوره نحل، آیه ۸۹

۷-سوره نساء، آیه ۱۷۴

٨-بحار الانوار، دارالاحياء لتراث الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣، ج ١٧، ص ١٩٨، محمد باقر مجلسى، متوفى ١١١٠ ق.

٩-شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد معتزلى، ج ١، ص ٢٨٨، عزالدين ابو حامد بن هبة الله مدائنى، متوفى ٦-٦٥٥ ق.

١٠-سوره نحل، آيه ١٨٤

١١-سوره نحل، آيه ٨٩

١٢-الميزان فى تفسير القرآن، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان. چاپ سوم، ١٣٩١، ج ٣، ص ٨٦، سيد محمد طباطبائى، متوفى ١٤٠٢ هـ.

١٣-همان، ج ١، ص ٩

١٤-همان، ص ١١

١٥-بحار الانوار، ج ٨٩، ص ٢٢

١٦-قرآن در اسلام، انتشارات بنياد علوم اسلامى، چاپ سوم، مرداد ١٣٦١، ص ٧٦-٨٠، سيد محمد حسين طباطبائى، متوفى ١٤٠٢ هـ.

١٧-همان، ص ٧٤

١٨-همان، ص ٧٤ تا ٧٦

١٩-همان، ص ١٥٨

٢٠-سوره نحل، آيه ٦٤

٢١-تاسيس الشيعه لعلوم الاسلام، سير حسن صدر، ص ٣٢٢. ر.ك: بحار الانوار، ج ٣٥، ص ٣٩٥
٢٢-بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٣٤٩، محمد باقر مجلسى

٢٣-همان، ج ٢٣، ص ١١٧

۲۴- این روایت را محدثین شیعی از ۸۲ طریق و محدثین سنی از ۳۹ طریق نقل کرده اند. ر.ک: المراجعات، ص

۲۵- اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۶۴، ثقة الاسلام کلینی، متوفی ۳۲۹ق.

۲۶- قرآن در اسلام، ص ۷۹

۲۷- ر.ک: الاضواء علی سنة المحدثیه، ص ۱۴۴

۲۸- الهدایة و العرفان، ج ۱، مقدمه

۲۹- سوره نور، آیه ۶۳

۳۰- سوره مائده، آیه ۳۸

۳۱- ر.ک: تفسیر الهدایة و العرفان

۳۲- قرآن در اسلام، ص ۱۱۷

۳۳- همان، ص ۱۲۱

۳۴- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۰

۳۵- قرآن در اسلام، ص ۸۰۷۶

۳۶- ترجمه فارسی تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۱

۳۷- همان، ص ۲۲

۳۸- همان، ص ۳۲

۳۹- التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۸۴